



تقریر درس خارج فقه الصلاة آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۰۶	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۷ / ۲۲
عنوان ۱	مواقیت الصلاة					
عنوان ۲	وقت نمازهای مغرب و عشاء					
عنوان ۳	ادامه تقریر مباحث آیت الله العظمی وحید (سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى)					
عنوان ۴	ادامه بررسی روایات دال بر استتار قرص ❖ طایفه دوم روایات: تبیین غروب شمس با زوال حمرة مشرقیه ▪ روایت سوم					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این بحث به بررسی دقیق و جمع میان دو دسته از روایات تعیین وقت نماز مغرب می پردازد: روایاتی که «سقوط قرص خورشید» را ملاک می دانند و روایاتی که بر «زوال حمرة مشرقیه» تأکید دارند. استدلال اصلی این است که میان این دو دسته تعارضی وجود ندارد؛ بلکه دسته دوم، مفسر و علامت دسته اول است.

برای تبیین این موضوع، مفهوم کلیدی «أرض المصلی» معرفی می شود که با استناد به روایات «حدّ ترخص»، به محدوده بینایی و شنوایی نمازگزار (خفاء جدران و اذان) تعریف می گردد. بر این اساس، غروب شرعی، زمانی محقق می شود که قرص خورشید نه تنها از افق شخصی، بلکه از کل «أرض المصلی» غایب شود. علامت قطعی این غیبت کامل، عبور کردن حمرة مشرقیه از بالای سر (قمة الرأس) به سمت مغرب است.

در ادامه، به روایتی استناد می شود که در آن عبارت: «لَاَنَّ الْمَشْرِقَ مُطْلَعٌ عَلَى الْمَغْرِبِ» (مشرق بر مغرب مشرف است)، نشانه ای از آگاهی ائمه علیهم السلام از کرویّت زمین دانسته شده است. در پایان، سند روشن ترین روایت باب که صراحتاً سقوط قرص را به زوال حمرة از بالای سر پیوند می دهد، بررسی و با وجود اشکالاتی چون ارسال و حضور سهل بن زیاد، از طریق قرائن وثاقت و قاعده «مراسیل ابن ابی عمیر»، معتبر شمرده می شود.

درآمد بحث: بازخوانی روایات وقت نماز مغرب

بحث ما درباره روایاتی که دلالت داشتند بر اینکه وقت نماز مغرب با سقوط قرص خورشید یا غیبت آن آغاز می شود، به پایان رسید. در این زمینه، هجده روایت بررسی شد و پس از آن، به دسته دوم از روایات وارد شدیم؛ یعنی روایاتی که زوال حمرة مشرقیه را مبدأ وقت نماز مغرب و افطار می دانند. تاکنون یک یا دو روایت از این دسته را نیز به بحث گذاشته ایم:

روایت نخست باب که فرمود: «إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ يَعْنِي مِنَ الْمَشْرِقِ فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرِبَهَا»^۱. پیش تر تبیین کردیم که مراد از «غروب» در این روایت، غیبوت خورشید از افقِ اَرْضِ مصلّی است و این همان است که ما پیش تر تبیین کرده بودیم؛ منتها آن را به صورت دقیق تر شرح دادیم تا روشن شود مقصود از غیبوت خورشید چیست. به این معناست که هنگامی که خورشید از افق محل نمازگزار غایب شود، از شرق و غربِ «ارض» نیز غایب شده است. در تبیین مراد از «شرق و غرب زمین»، چند فرض قابل تصور است:

➤ ۱. مراد، شرق و غرب تمام کره زمین باشد؛ که این فرض محال است و هیچ گاه خورشید از شرق و غرب اَرْض غیبت نمی کند؛ بلکه یا در شرق است یا در غرب.

➤ ۲. مراد، شرق و غربِ شخصی نمازگزار باشد؛ که این نیز با ظاهر روایت سازگار نیست؛ چونکه عبارت: «شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرِبَهَا» ظهور در این دارد که مراد از آن، شرق و غرب شخص مصلّی نیست.

ما خود به این نتیجه رسیدیم که ظاهر روایت، به شرق و غرب زمین در نسبت با محل مصلّی اشاره دارد، نه به افق شخصی او.

استدلال به روایات حدّ ترخص برای تبیین «ارض المصلّی»

گفتیم که از روایات حدّ ترخص در باب تقصیر صلاة، چنین استفاده می شود؛ چون در آیه کریمه می فرماید: «فَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ».

وقتی کسی به مسافرت می رود و از وطنش بیرون می آید، هرگاه مصداق «ضرب فی الارض» باشد، باید نمازش را شکسته بخواند. «ضرب فی الارض» به مجرد خروج از خود شهر، محقق نمی شود و به کسی که چند قدم از مرز شهر خود بیرون رفته، مصداق «ضرب فی الارض» صدق نمی کند؛ بلکه خروج از «ارض خود مصلّی»، ضرب فی الارض است. به عبارت دیگر: «ضرب فی الارض» به معنای «ضرب فی ارض آخری» است و این با خروج از ارض خودش ملازم است. در روایات ما «ضرب فی الارض» به «خفاء جدران و اذان» تفسیر شده است؛ یعنی وقتی دیوارهای شهر یا صدای اذان آن از مدّ بصر و سمع انسان، پنهان و مخفی شود، خروج از ارض وطن یا محل اقامت (نه مکانش)، محقق می گردد.

بنابراین، از مجموع این روایات، استفاده می شود که هر انسانی در هر لحظه، دارای «ارضی شخصی» است که حدود آن به اندازه مدّ دید و شنوایی او می باشد؛ و تا وقتی از این محدوده خارج نگردیده باشد، هنوز از ارض خود، خارج محسوب نمی شود.

نتیجه بحث

با توجه به آنچه گذشت، معلوم می شود که ارض هر انسانی به مدّ سمع و بصر، تفسیر شده است؛ یعنی آنجا که چشم و گوشش می رسد، زمینی است که در آن، حضور دارد. روایات حدّ ترخص نیز می فهماند که وقتی از ارض خودت خارج شدی، از اینجا به بعد - مشروط به آنکه قصد مسافت شرعی داشته باشی - باید نمازش را شکسته بخوانی. ما از روایات حدّ ترخص، استفاده کردیم که در منابع شرعی ما عنوانی به نام «ارض المصلّی» وجود دارد و توضیح دادیم که اگر مثلاً کسی در کنار ساختمانی ده طبقه ایستاده باشد و خورشید از دید او غروب کند، اما هنوز به طبقات بالاتر می تابد، در این

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الصلاة، ابواب المواقی، ب ۱۷، ح ۱.

حالت نمی توان گفت که وقت مغرب برای او و برای ساکنان طبقات بالا یکسان است؛ زیرا خورشید هنوز از «أرض» آنان غروب نکرده است؛ لذا اگر امامی در طبقه پایین، به نماز ایستاده، کسی که در طبقه بالاست، نمی تواند به نماز مغرب او اقتدا کند. اما اگر معیار ما «غروب الشمس من شرق الأرض و غربها» باشد، به دقت تبیین می کند که وقتی حمرة مشرقیه از بالای سر و قمة الرأس گذشت، بدان معناست که خود قرص از دایره أرض تو غایب شده است.

توضیح اینکه اگر کسی رو به قبله ایستاده باشد و یک دایره به گرد خود بکشد که دایره مدّ سمع و بصر اوست، گذشتن حمرة مشرقیه از روی سر او، نشانه غیبت خورشید از خط دایره اوست. این نشان می دهد که غروب خورشید از دایره أرض وی حاصل شده است؛ لذا در روایت خواندیم: «إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ» و به این معنا بود که «فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرِبَهَا». این عبارت، بسیار دقیق است و این مبنا با مبناى اهل سنت، تفاوت دارد.

بارها گفته ایم که فقه فقهای غیر جعفری، فقه عوام است؛ یعنی رفتاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده اند و بدون دریافت مضمون و جزئیاتش، آن را مبناى کار خود ساخته اند. ولی فقه جعفری، فقهی عالمانه و دقیق است؛ لذا می فرماید: «إذا غابت الشمس»، وقت نماز مغرب حاصل می شود؛ اما این غیوبت شمس باید از «أرض المصلی» محقق گردد. هر مصلی، أرضی دارد و أرض هم حدی دارد و به صورت مطلق نیست. حدّ أرض نیز مدّ سمع و بصر مصلی است و وقتی که خورشید از این مدّ، غایب گردد، عبور حمرة مشرقیه از قمة الرأس، نشانگر آن است.

لذا به نظر می رسد تعبیر حضرت استاد به «فلا بدّ من حمل ذلك على إرادة غيبوبة الشمس بالنسبة لأفق الإنسان مشرقه و مغربه يعني أن يغيب لكل إنسان موجود داخل هذه الدائرة» - یعنی دایره أرض مصلی - «و هذا يلزم زوال الحمرة من قمة الرأس» ناظر به همین باشد.

نقش کرویّت زمین در تبیین غروب

بحث در روایت دوم نیز گذشت که فرمود:

«وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ، وَتَدْرِي كَيْفَ ذَلِكَ؟»

اینکه ائمه اطهار عليهم السلام عنایت داشتند ذهاب حمرة را تفسیر و تبیین کنند، ناشی از وجود همین دقت در آن است.

«قُلْتُ: لَا، قَالَ: لِأَنَّ الْمَشْرِقَ مُطْلَقٌ عَلَى الْمَغْرِبِ هَكَذَا...»؛

ایشان یک دست را روی دست دیگر گذاشتند و فرمودند: مشرق بر مغرب، مُطْلَق (مشرف) است؛ چون در نظر ما خورشید از سوی مشرق سر می زند و به مغرب می رود. در این حالت، چون زمین، کروی است، اگر أرض المصلی را مناط بدانیم، مرز مغربی دایره أرض المصلی، پایین تر از مرز مشرقی آن، جای می گیرد.

پرسشگر: ...

معظم له: روایت می فرماید مشرق، مُطْلَق بر مغرب است و ما این را توضیح می دهیم. درست است که این دایره مفروض ما، هم از طرف مشرق، پایین تر است و هم از طرف مغرب؛ اما «مشرق» در روایت به معنای نیمه شرقی است.

۱. «قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ»؛ [وسائل الشيعة؛ كتاب الصلاة، ابواب المواقيت، ب ۱۶، ح ۲۱].

۲. وسائل الشيعة؛ كتاب الصلاة، ابواب المواقيت، ب ۱۶، ح ۳.

اگر از زوال حمرة مشرقیه از روی سر، سخن گفته می شود، بدین معناست که شخص در هر جا ایستاده باشد، هم نیمه شرقی دارد و هم نیمه غربی؛ یعنی اگر رو به قبله ایستاده باشد و طرف راست او مشرق باشد، طرف دیگرش مغرب خواهد بود؛ لذا ما به بیش از دو طرف، اشاره نمی کنیم و مثلاً نمی گوییم که این سو و آن سو، مشرق و مغرب است و میان این دو، هیچ نیست؛ بلکه یک نیمه را نیمه شرقی و نیمه دیگر را نیمه غربی می نامیم و ناگزیر، نیمه شرقی، مُطَلّ بر نیمه غربی می گردد: «لِأَنَّ الْمَشْرِقَ مُطَلٌّ عَلَى الْمَغْرِبِ هَكَذَا». اگر کره زمین را در نظر بگیرید و نیمه شرقی را تا مرز نیمه زمین، تصور کنید، مُطَلّ بر همه نیمه غربی است.

ما مطلب را چنین می فهمیم و لذا نه تنها از این مطلب، حکم وقت صلاة المغرب استفاده می شود، بلکه حتی کرویّت زمین هم از این روایت، فهمیده می شود و نشان از آن دارد که ائمه اطهار علیهم السلام به کرویّت زمین نیز توجه داشته اند؛ لذا فرموده: است «لِأَنَّ الْمَشْرِقَ مُطَلٌّ عَلَى الْمَغْرِبِ هَكَذَا» و این به خلاف نظر هیئت قدیم است که زمین را مستوی می دانستند و حتی در مذاهب اهل سنت اگر کسی بدان معتقد نبود، تکفیر می شد؛ درحالی که اگر زمین، مستوی بود، مُطَلّ بودن نیمه شرقی بر نیمه غربی، محقق نمی شد.

عدم تعارض میان روایات سقوط قرص و زوال حمرة

در روایت «لِأَنَّ الْمَشْرِقَ مُطَلٌّ عَلَى الْمَغْرِبِ هَكَذَا» مراد از مشرق، «مطلع» نیست و فرق بین «مطلع الشمس» و بین «المشرق»؛ چون مشرق، تمام نیمه شرقی موقف شخص را شامل می شود. «لِأَنَّ الْمَشْرِقَ مُطَلٌّ عَلَى الْمَغْرِبِ هَكَذَا، وَرَفَعَ يَمِينَهُ فَوْقَ يَسَارِهِ فَإِذَا غَابَتْ هَاهُنَا ذَهَبَتِ الْخُمْرَةُ مِنْ هَاهُنَا»؛ اگر از این نیمه غربی، کاملاً غایب شد، از نیمه شرقی نیز کاملاً پنهان می گردد؛ یعنی اگر قرص از حد نیمه غربی ارض مصلی، غروب کرد، حمرة مشرقی از قمره رأس می گذرد و عبور آن، شاهی بر غروب خورشید از ارض مصلی است و لذا گفتیم بین این دو دسته از روایات، تنافی ای وجود ندارد. شیخنا الاستاذ می فرماید و ما نیز قبلاً توضیح دادیم که به نظر ما اصلاً تعارضی بین روایات حمرة مشرقیه با روایات استتار قرص، دیده نمی شود؛ چون روایات استتار قرص، ملاک در مغرب را استتار قرص معرفی می کند و روایات ذهاب حمرة مشرقیه نیز صحیح است و هر دو، یک مطلب را می رسانند با این تفاوت که یکی، علامت و مفسر دیگری است. به تعبیر دیگر، کاشف از آن است؛ به این معنا که زوال حمرة مشرقیه، از استتار قرص خورشید کشف می کند.

پرسشگر: مسافر با رسیدن به پایان شهر، می تواند نماز را شکسته بخواند؟

معظم له: پایان آن، کفایت نمی کند. بحث در «خفاء» آن است نه زوال و انتهای آن. این اشتباه است که کسی گمان کند با خروج از پایان شهر، حدّ ترخص تمام می شود. با خروج از پایان شهر نمی توان نماز را شکسته خواند. **پرسشگر:** یعنی وقتی که شهر دیده نشود.

معظم له: این همان است که ما عرض کردیم. پس مدّ سمع و بصر، ملاک است؛ یعنی تا هنوز دیوار خانه های شهر، دیده و یا اذان شنیده می شود، از ارض خود، خارج نشده و خروج از ارض و صدق «ضرب فی الأرض» (خروج از ارض وطن) زمانی حاصل می شود که دیوار و اذان شهر (ارض الوطن یا ارض الاستيطان) از مدّ سمع و بصر شخص، بیرون می رود. اینجا ابتدای جواز قصر صلاة برای مسافر است.

پرسشگر: اگر «مُظِلَّ» را به صورت «مُظِلَّ» بخوانیم، تفاوتی در معنا ایجاد می کند؟
معظم له: «مُظِلَّ» مشکل است؛ چون مشرق هیچ گاه نمی تواند برای مغرب، «ظل» (سایه) بسازد؛ مگر اینکه مغرب، «مُظِلَّ» مشرق باشد، وجهی دارد؛ اما مشرق «مزیل ظل» است. بین «ظل» و «فی» تفاوت است. ما در زبان عرب، دو گونه سایه داریم و این از دقائق این زبان است:

- سایه ظِلّی؛
- سایه فیئّی.

وقتی که خورشید طلوع می کند تا وقتی که به طرف مغرب، مایل نشود، «ظِلّ» است چون ایجاد ظل می کند و سایه مدام در حال طولانی تر و بیشتر شدن است. این وضعیت تا وقت زوال، ادامه دارد و در وقت زوال، سایه برمی گردد و این «رجوع الظلّ» است که آن را «فی» می نامند. «فی» در زبان عرب اصلاً به معنای «رجوع» است و «فاء» یعنی «رجع». به سایه بعد از ظهر «فی» گفته می شود و به سایه قبل از ظهر «ظِلّ». لذا در مسأله احرام و تشخیص وقت، این مفاهیم در تعیین زمان نماز و سفر، اهمیت دارند و برای مُحرمی که قصد سفر در شب را دارد، «استظلال» صدق نمی کند؛ چون «ظلّ» به معنای سایه گرفتن از خورشید است و در شب که خورشید نیست، ظل هم نیست و سقف، ظل به حساب نمی آید.

بنابراین اگر این روایت را به صورت «لأنّ المشرق مُظِلُّ علی المغرب» بخوانیم، بی معنا خواهد بود؛ چون مشرق نمی تواند بر مغرب، سایه اندازد و تا مشرق هست، مزیل ظل است؛ مگر اینکه بگوییم ظل اشیاء به طرف مغرب می افتد.
پرسشگر: مرادش سایه خود زمین نیست؟

معظم له: خود زمین به خودی خود، ظل ندارد؛ مگر اینکه ساختمان های روی زمین را ظل آن، حساب کنید؛ چنان که در آیه می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ دَلِیلاً﴾؛ یعنی شمس است که جهت سایه را روشن و معین می کند.

بنابراین، وقتی که شمس طلوع می کند، ظل را به طرف مغرب می اندازد و با این عنایت، مشرق، مُظِلّ است که از مشرق، خود شمس را اراده کنیم و بگوییم «الشمس مُظِلَّةٌ علی المغرب» و این دچار تکلف است و نسبت به کلمه «مُظِلَّ» سازگاری کمتری با توضیح عملی امام علیه السلام دارد که می فرماید: «وَرَفَعَ يَمِينَهُ فَوْقَ يَسَارِهِ».

پرسشگر: ...

معظم له: با توضیح امام علیه السلام که «وَرَفَعَ يَمِينَهُ فَوْقَ يَسَارِهِ» آنچه می توان از این فهمید، این است که نیمه شرقی بر نیمه غربی، اشراف دارد؛ اما اگر به صورت «مُظِلَّ» خوانده شود، فهمش دشوار است. گفتیم مشکل این روایت، ارسال است که با عبارت «عن بعض أصحابنا» نقل شده است.

ادامه بررسی روایات باب

❖ روایت سوم: عن أبي عبد الله علیه السلام: قال:

«وَقْتُ سُقُوطِ الْقُرْصِ وَوُجُوبِ الْإِفْطَارِ مِنَ الصَّيَامِ أَنْ تَقُومَ بِحِذَاءِ الْقِبْلَةِ وَتَتَفَقَّدَ الْحُمْرَةَ الَّتِي تَرْتَفِعُ مِنَ الْمَشْرِقِ فَإِذَا جَازَتْ قِمَّةَ الرَّأْسِ إِلَى نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ فَقَدْ وَجَبَ الْإِفْطَارُ وَسَقَطَ الْقُرْصُ»^١؛

این روایت، از حیث دلالت، روشن ترین روایت این طایفه است و بر روایات دیگری که ملاک را در مغرب، سقوط قرص می دانند، حاکم و مفسر آنها به شمار می رود؛ چون اصلاً وقت سقوط قرص را تفسیر می کند نه وقت مغرب را. حضرت فرمود برای تشخیص امر، باید رو به قبله بایستی و چشم خود را به حمراهی که از طرف مشرق، بلند می شود، بدوزی تا اگر از قمه رأس گذشت «إِلَى نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ فَقَدْ وَجَبَ الْإِفْطَارُ وَسَقَطَ الْقُرْصُ». این روایت صراحت دارد که مراد ما از زوال حمره، همان سقوط قرص است و سقوط قرص نیز به زوال الحمرة من قمة الرأس، تحقق می یابد. لذا این روایت دلالت بسیار قوی ای دارد و مفسر سایر روایات نیز هست و می تواند وجه جمع بین روایات دو طایفه باشد.

بررسی سند روایت

اما سند روایت نیاز به بررسی دارد: «کلینی عن علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عن أبي عبد الله عليه السلام».

سند شیخ به این روایت نیز دچار همین اشکال است. سند این روایت، دو نقطه اشکال دارد:

- ۱. حضور سهل بن زیاد که گفتیم «لا توثق له»؛
 - ۲. ارسال روایت که با عبارت «عن ابن ابی عمیر عمن ذکره» آن را نشان می دهد.
- اما از نظر ما، هر دو اشکال، مرتفع است؛ چون هم قائل به وثاقت سهل بن زیاد هستیم «وإن لم يكن له توثيق»؛ و این ناشی از تجمیع قرائن، به دست می آید که گفته ایم قرائن بسیاری بر وثاقتش وجود دارد:
- ✓ اولاً: همه اکابر محدثین، از او روایت کرده اند حتی بزرگانی که دقت فراوانی در وضعیت روات، مبذول می داشتند.

- ✓ ثانياً: مضامین روایاتی که سهل نقل کرده، با کتاب و سنت، مخالفت ندارد و مضمونی غریب ندارند.
- بنابراین، قرائن متعدد بر وثاقت سهل، دلالت دارند و لذا بزرگانی مثل شیخ بهاء گفته اند: «و الأمر في سهل سهل».
- اما عبارت: «عَمَّنْ ذَكَرَهُ» نیز مشمول شهادت شیخ بر وثاقت «مَنْ يُرْسِلُونَ عَنْهُ الْمَشَايخُ الثَّلَاثَةُ» (ابن ابی عمیر، صفوان و بزظی) به «لا یروون ولا یرسلون إلا عن ثقة» می شود. پس ابن ابی عمیر، «أرسل»، اما «لا یرسل إلا عن ثقة»؛ لذا مراد از «عَمَّنْ ذَكَرَهُ» هرکس باشد، ثقة است و لذا به نظر ما این روایت از نظر سندی، خدشه ای ندارد؛ گرچه شیخنا الاستاذ به این روایت، خدشه وارد آورده و فرموده است: اگر از سهل بگذریم، نمی توانیم از «عَمَّنْ ذَكَرَهُ» ابن ابی عمیر بگذریم و این روایت چون مبتلا به ارسال است، «فسندها غیر تام».

و صلَّى الله علی محمد و آل محمد